

بنابراین، اگر مردم نجیب افغانستان واقعا به دنبال عزت و سربلندی نام کشورشان هستند، بهتر است به جای آن که در دام خبرسازی‌ها بیفتند، خود در مقابله با قاچاق چیان موادمخدر پیش‌گام شوند و این لکه‌های ننگ را از دامان ملت بزرگ افغانستان پاک کنند.

تبلیغات کثیف بورژوا- ناسیونالیستی روزنامه‌ی «عصر ایران»، حد و مرز نمی‌شناسد: آن‌ها که در ایران به دار آویخته شده‌اند، «چند قاچاقچی سابقه‌دار موادمخدر بوده‌اند»، که «جنایات و قیحانه در ایران مرتکب شده‌اند»؛ مردمی که در کابل به این جنایت جمهوری اسلامی اعتراض کرده‌اند، «شورشیان افغانستانی» و از «سرشاخه‌های تولید موادمخدر در افغانستان» به شمار می‌روند؛ آن‌ها نگران از دست رفتن «شغل» سودآور قاچاق موادمخدر خود هستند، که با «تزلزل جایگاه رابطان‌شان در ایران» به خطر افتاده است و از این رو، دست به «اعتراض و جوسازی» می‌زنند؛ و... واقعیت آشکار، اما، این است که جمهوری اسلامی خود از بانیان اصلی تجارت موادمخدر در منطقه است. و از این راه، هم‌راه با هم‌پالگی‌های خود در افغانستان و سایر کشورها، سالیانه میلیاردها دلار سود می‌برد. بزرگ قاچاق‌چیان موادمخدر در افغانستان، تنها با هم‌کاری سران جمهوری اسلامی و نیروهای نظامی و انتظامی آن است، که می‌توانند هر روزه کاروان‌های بزرگ موادمخدر را از مرزها گذرانده و وارد بازار ایران - و از این جا وارد بازارهای جهانی - کنند.

سیاست‌های جمهوری اسلامی سرمایه در زمینه‌ی تجارت مخدرات، و رواج گسترده‌ی اعتیاد در جامعه‌ی ایران، چنان آشکار است که جای کم‌ترین ابهامی در این باره باقی نمی‌گذارد. بر اساس گزارش ۲۰۰۸ دفتر

در واقع جویب‌های به تظاهرات دوازدهم اردیبهشت ۱۳۸۹، مقابل سفارت جمهوری اسلامی در کابل، است. در این مقاله، به رسم سنت‌گندیده و متعفن بورژوا- ناسیونالیستی در ایران، مهاجرین افغانی به قاچاقچی‌گری و آدم‌کشی و... متهم شده‌اند. و اخراج آن‌ها، به این «جرایم»، از مقامات مسئول جمهوری اسلامی درخواست شده است.

«عصر ایران» نوشته است:
«شورشیان افغانستان که در مقابل سفارت ایران اغتشاش به راه انداخته‌اند، باید بدانند اگر تولید موادمخدر در افغانستان «شغل» است، در ایران «جرم» است و اگر برخی جوانان افغان تولید و حمل و فروش موادمخدر را «کار» می‌دانند، جوانان ایرانی آن را «عار» می‌دانند و اگر کسی به خاطر این جرایم بازداشت شود، زندان و اعدام در انتظارش است، خواه افغانی باشد یا کس دیگر؛ همان‌طور که تا کنون بسیاری از اتباع ایرانی هم به دلیل قاچاق موادمخدر اعدام شده‌اند.

مشخص نیست این همه جوسازی نسبت به صدور حکم زندان برای چند قاچاقچی سابقه‌دار موادمخدر با چه هدفی انجام می‌شود، اما تحلیل‌ها حاکی از آن است که سرشاخه‌های تولید موادمخدر در افغانستان نسبت به تزلزل جایگاه رابطان‌شان در ایران نگران شده‌اند و به همین دلیل به بهانه‌ی زندانی بودن اتباع افغانستان جار و جنجال به راه انداخته‌اند و به دروغ می‌گویند، که هزاران افغانی در ایران اعدام شده و می‌شوند!

البته مردم زجر کشیده‌ی افغانستان همواره برای ما محترم هستند، اما باید بدانند که در میان آنان کسانی بوده‌اند، که جنایات و قیحانه در ایران مرتکب شده‌اند و سردمدار قاچاق موادمخدر هستند.

مصائب زندگی کارگران افغانی در ایران، تحت حاکمیت منحوس جمهوری اسلامی سرمایه، تمامی ندارد. هر روز حادثه‌ای است، هر روز دردی است، هر روز رنجی است، که چون بختکی سهمگین بر سر این بخش از طبقه‌ی کارگر در ایران آوار می‌شود؛ و این همه، علاوه بر آن ستم و استعمار مشددی، که کارگران و مردمان محروم این جهنم زمینی در لحظه به لحظه‌ی زندگی سخت و جان‌کاه خود - به اجبار و از سر استیصال - تحمل می‌کنند.

موضوع اول:

در خبرها آمده است، که جمهوری اسلامی تعدادی از مهاجرین افغانی را به چوبه‌ی دار سپرده است. «جرم» اینان، به رسم جاری، قاچاق موادمخدر عنوان شده است؛ همان‌که اراذل و اوباش جمهوری اسلامی - از بالا تا پایین، در دولت، در مجلس، در سپاه، در بسیج و... - به تجارت آن اشتغال دارند و از سودهای سرشار آن بهره می‌گیرند. در محکومیت این جنایت جمهوری اسلامی، بنا به گزارش «شبکه‌ی اطلاع رسانی افغانستان»:

«شماری از ساکنان کابل در اعتراض به آن چه که بدرفتاری دولت ایران با پناهجویان افغان در این کشور می‌خوانند، در برابر ساختمان سفارت ایران در کابل تجمع کردند. این افراد با محکوم کردن اعدام چندین افغان در ایران، از حکومت افغانستان خواستند تا این مساله را با جدیت دنبال کند.»

این حرکت اعتراضی، بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های افغانستان، و نیز ایران، داشته است. روزنامه‌ی «عصر ایران»، به تاریخ چهاردهم اردیبهشت سال جاری، مقاله‌ای تحت عنوان «نمک نشناسی افغانه» به چاپ رسانده، که

مقابله با موادمخدر و جرم سازمان ملل متحد، چهارده تَن هرویین و چهارصد و پنجاه تَن تریاک، در این سال، در ایران به مصرف رسیده است، که ایران را به بزرگترین مصرف کننده‌ی موادمخدر جهان تبدیل کرده است. به گونه‌ای، که پانزده درصد کل موادمخدر جهان در این کشور به مصرف می‌رسد. بنا به همین گزارش:

«نود و دو درصد تریاک جهان در افغانستان تولید می‌شود و سالانه معادل ۳۵۰۰ تَن از این مواد به خارج از افغانستان صادر می‌گردد... دوسوم تریاک صادراتی افغانستان در کشورهایی هم چون ایران، پاکستان و تاجیکستان به هرویین تبدیل می‌شود، تا به مصرف داخلی یا صادراتی برسد.»

پساره‌ای از گزارشات داخلی هم مویید این واقعیت هول‌انگیز است. «روان گردان‌های» جدید، نوعی از موادمخدر که بازارهای ایران را فتح کرده است، در لابراتورهایی با سرمایه‌ای بسیار اندک - حدود سی میلیون تومان - تولید و عرضه می‌شوند. حذف کنترل دولتی بر روی برخی از مواد مصرفی این لابراتورها، به ویژه اسید استیک جهت تولید هرویین، امکان بسیار آسان فعالیت این گونه لابراتورها را فراهم آورده است. نمونه‌ای از این «روان گردان‌ها»، به نام «پان»، با قیمت بسیار اندک، حتا کم‌تر از سیگارهای خارجی، در استان‌های هرمزگان، سیستان، خوزستان، خراسان جنوبی، و مازندران و... به وفور یافت می‌شود.

روزنامه‌ی «گاردین» انگلستان، نیز اخیراً در گزارشی درباره‌ی اعتیاد در ایران به نقل از سازمان ملل نوشته است:

«ایران، بالاترین نسبت معتادان به هرویین و تریاک را در جهان دارد و یک نفر از هر هفده نفر از جمعیت آن معتاد به این مواد است و بیست درصد جمعیت پانزده تا شصت ساله‌ی کشور در سوء استفاده از موادمخدر دست دارند.»

این روزنامه می‌نویسد:

«حدود ۵۰۰ هزار دلال موادمخدر در ایران فعالیت دارند و مخدراتی به ارزش خیابانی ۱,۷ میلیارد تا ۲,۸۳ میلیارد پوند را توزیع می‌کنند.»

روزنامه‌ی «نیویورک تایمز»، هشتم تیر ۱۳۸۷،

هم پیش از این طی گزارشی به فاجعه‌ی اعتیاد در ایران پرداخته بود. به گزارش این روزنامه:

«بیش از یک میلیون معتاد به تریاک، هرویین یا سایر مشتقات تریاک در ایران وجود دارد، ولی طبق برخی برآوردها، تعداد آن‌ها بیش از ده میلیون نفر است... هیچ کس به طور قطع نمی‌داند اعتیاد در ایران تا چه اندازه گسترده است. جنوب تهران دارای محله‌هایی است، که معتادان آواره به سادگی در پارک‌ها در حال تزریق موادمخدر دیده می‌شوند.»

تجارت موادمخدر در تنوع و گستره‌ای چنین،



از رسیدن به دست مصرف کننده توقیف می‌شوند.»

آیا عجیب نیست، که نود و پنج درصد تریاک صادراتی افغانستان تنها به سه کشور پاکستان و ایران و تاجیکستان وارد می‌شود، اما فقط بیست درصد آن کشف می‌گردد؟! - از این بگذریم، که همین بیست درصد موادمخدر نیز تماماً منهدم نشده و بخشی از آن دوباره به چرخه‌ی بازار وارد می‌شود - نکته‌ی مهم اما آن است، که هفتاد و پنج درصد تریاک باقی‌مانده جز با اجازه و هم‌راهی مرزداران، فرماندهان عالی‌رتبه‌ی نظامی و انتظامی، و هم‌پالگی‌های آنان در ارگان‌های دولتی، قادر به عبور از کنترل مرزی نخواهد بود. با اتکا به چنین شبکه‌ی گسترده و قدرت‌مندی است، که قریب سی درصد تریاک افغانستان وارد بازار مخدرات در ایران می‌شود؛ بخشی از آن به مصرف داخلی می‌رسد؛ و بخشی دیگر، با مشارکت همین عوامل دولتی، ره‌سپار بازارهای جهانی می‌گردد.

این، هنوز تمام واقعیت نیست. جمهوری اسلامی سرمایه نه تنها ارباب اصلی تجارت مخدرات در ایران است، که شریک بزرگ این صنعت چند میلیاردی در خود افغانستان هم می‌باشد. بدون وجود جمهوری اسلامی و مساعدت آن، شبکه‌ی قاچاق موادمخدر در افغانستان - از سران دولت «دموکراتیک» کرزای گرفته تا طالبان و دیگر تجار موادمخدر - قادر به تداوم این فعالیت فزاینده و استفاده از دروازه‌ی ترانزیت ایران به دنیای خارج نبودند.

موادمخدر و قاچاق آن، اما، توجه

رذیلانه‌ی «عصر ایران» در باب توحش و تروریسم دولتی جمهوری اسلامی علیه مهاجرین افغانی است. به گفته‌ی برخی از نهادهای مدافع حقوق بشر، در ایران و افغانستان، در حدود شش هزار مهاجر افغانی در زندان‌های جمهوری اسلامی در اسارت به سر می‌برند، که از این شمار حدود سه هزار تن در معرض خطر اعدام قرار دارند. به علاوه، در اخبار و گزارشات این منابع آمده است، که تعدادی از این مردم به دلیل مشارکت در اعتراضات یک ساله‌ی اخیر مردم علیه جمهوری اسلامی دستگیر و به زندان انداخته شده‌اند. و احتمال فراوان می‌رود، که آن‌ها نیز به نام «قاچاقچی موادمخدر»، بی سر

که جغرافیای ایران را از شهرهای بزرگ و کوچک گرفته تا دهات دورافتاده تسخیر کرده است، قطعاً به شبکه‌ای بسیار وسیع‌تر از چند هزار قاچاقچی موادمخدر - ایرانی یا افغانی - نیاز دارد؛ شبکه‌ای که طبیعتاً می‌باید به امکانات ویژه‌ی دولت و نیروهای انتظامی آن متکی باشد. گزارش دفتر مقابله با موادمخدر و جرم سازمان ملل متحد، سال ۲۰۰۸، تصریح می‌کند، که:

«چهل درصد موادمخدر افغانستان به پاکستان، سی درصد به ایران و بیست و پنج درصد نیز به کشورهای آسیای میانه ارسال می‌شود. اما فقط بیست درصد از موادمخدر خارج شده از افغانستان، پیش

و صدا، به چوبه‌ی دار کشیده شوند. به گفته‌ی شماری از نمایندگان پارلمان افغانستان، مدتی پیش، اجساد چهل و پنج تن از زندانیان افغانی در ایران از طریق مرز اسلام قلعه به افغانستان انتقال داده شده است. عبدالسلام قاضی‌زاده، یک نماینده‌ی پارلمان، در این باره می‌گوید: سرنوشت شمار زیادی از افغان‌های زندانی دیگر که در ایران هستند نیز همین گونه خواهد بود. وی که نماینده‌ی هرات در مجلس نمایندگان افغانستان است، در نشست عمومی این مجلس، در سیزدهم آوریل ۲۰۱۰، اعلام داشت:

«در سه روز گذشته، چهل و پنج زندانی افغان که در زندان‌های ایران به سر می‌بردند، توسط حکومت ایران اعدام شده و اجساد آن‌ها به خانواده‌هاشان در هرات تسلیم داده شده‌اند.»

به گفته‌ی عبدالسلام قاضی‌زاده: «زندان‌های افغان به منطقه‌ای موسوم به تایباد آورده شده و در آن جا اعدام می‌شوند. فعلا هم رییس شورای اسلام قلعه، ارباب اسلام قلعه و موسفیدان اسلام قلعه، کسانی هستند که این جنازه‌ها را دیده‌اند... ما اطلاع داریم کسان دیگری را هم در تایباد آورده‌اند؛ از هر زندان که کیف و کان آن‌ها معلوم می‌شود، می‌آوردند در تایباد، در تایباد اعدام می‌شوند، به مرز تسلیم می‌کنند و مبلغ پول خود را هم می‌گیرند.»

پاره‌ای گزارشات منابع دیگر نیز بر این جنایت جمهوری اسلامی انگشت‌تاکید می‌گذارند. بنا بر این گزارشات، جمهوری اسلامی در قبال تحویل اجساد این مردم، مبلغ یک و نیم میلیون تومان مطالبه می‌کند.

جان کلام اتهامات کثیف «عصر ایران»، با طرح پیشنهاد جمع‌آوری و اخراج مهاجرین افغانی، رو می‌نمایاند. «عصر ایران»، از وزارت کشور و وزارت خارجه‌ی جمهوری اسلامی می‌خواهد هر چه سریع‌تر نسبت به این امر اقدام کنند، «تا بلکه اعتراضات برادران افغان نسبت به برخورد ایران با قاچاق‌چیان موادمخدر خاتمه یابد». در واقع، چون همیشه، این بار هم خزعبلات بورژوا-ناسیونالیست‌های ایران از زبان «عصر ایران» سرهم‌بندی می‌شود، تا همین نتیجه مستفاد شود: جمع‌آوری و اخراج مهاجرین افغانی از ایران؛ سیاستی که بسته به شرایط اقتصادی و نیازهای سرمایه در ایران، بارها - در طی این سی و یک سال اخیر، گاه با پوشش تمایل

خود این مردمان برای بازگشت به آن «میهن» و گاه به بهانه‌ی ایجاد اشتغال برای جوانان این «میهن» - مطرح گشته و با توحشی غیر قابل تصور اجرایی شده است.

موضوع دوم:

خبرگزاری «مهر»، به تاریخ بیست و هشتم اردیبهشت، گزارشی دارد با عنوان «اتباع بیگانه، سم مهلک جامعه‌ی کارگری و اشتغال جوانان ایرانی»، که نمونه‌ای آشکار از سیاست خصمانه و تفرانگیز زرادخانه‌ی تبلیغاتی بورژوا- ناسیونالیست‌های ایرانی علیه این مردمان است. در این گزارش، سیدعلی حسینیان، دبیر کانون صنفی کوره‌پزخانه‌های استان تهران، گفته است: اتباع خارجی، ضربه‌ی بزرگی به جامعه‌ی کارگری و اقتصاد ایران می‌زنند. وی، که گویا نماینده‌ی کارگران استان تهران در مراجع حل اختلافات کارگری در جمهوری ضد کارگری اسلامی نیز هست، اضافه می‌کند:

«تا زمانی که کارگران خارجی در ایران هستند، هیچ کارفرمایی کارگر ایرانی استخدام نمی‌کند.»

«چه باید کرد؟»، از منظر سیاست خبرگزاری «مهر»، سیدعلی حسینیان، و کُل حاکمیت منحوس جمهوری اسلامی سرمایه، روشن است؛ در واقع، گزارش مزبور برای زمینه‌سازی و اجرایی کردن همین سیاست می‌کوشد: اخراج کارگران افغانی از ایران! سیاستی که به تزویر به نام جانب‌داری از کارگران و جوانان ایرانی و تلاش برای اشتغال آنان سکه خورده است. اخراج کارگران افغانی، با توجیح ایجاد کار برای کارگران و جوانان ایرانی، یک شوربختی مضاعف است: کارگر افغانی، با توحش نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی، اخراج می‌گردد؛ بدون آن که به واقع فضای اشتغال برای کارگران و جوانان ایرانی گشوده شود. چرایی این واقعیت آشکار، در اقتصاد سرمایه‌داری بحران‌زده‌ی ایران ریشه دارد. اقتصاد سرمایه‌داری ایران در بن‌بست بحرانی عمیق و حاد گرفتار است و نه تنها فاقد ظرفیت ایجاد اشتغال برای نیروی جوینده‌ی کار می‌باشد، که راه برون‌رفت از این بحران را نیز در کاهش هر چه بیش‌تر هزینه‌ی کار، بیکارسازی گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر و رواج بردگی نوین بر مبنای قراردادهای موقت و سفیدامضاء، جست‌وجو می‌کند.

بنا به آمارهای دولتی، نرخ بیکاری هم اکنون در ایران بین ده تا دوازده درصد و بر حسب

پاره‌ای دیگر از آمارها حدود پانزده درصد است. برخی برآوردها هم آن را بالای بیست درصد می‌دانند. به گفته‌ای، تعداد بیکاران - که بر حسب معمول بدون احتساب میلیون‌ها کارگر خانگی، روزمزد و موقت و... سرشماری می‌شوند - متجاوز از پنج میلیون نفر است. افزون بر این‌ها، به گفته‌ی وزیر کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی، به تاریخ بیست و نهم مهر ۱۳۸۷، بر اساس آخرین آمارهای منتشره از سوی مسئولان تامین اجتماعی، فقط در پایان سال تحصیلی ۸۸-۸۷، حدود ۸ میلیون جوان تحصیل کرده وارد بازار کار خواهند شد، که در بهترین حالت فقط چند صد هزار تن از آن‌ها شانس پیدا کردن شغلی را خواهند داشت و بقیه به صف بیکاران چند میلیونی کشور خواهند پیوست. دبیرکُل «خانه‌ی کارگر» جمهوری اسلامی، تنها گوشه‌ای از فاجعه‌ی زندگی کارگری در ایران را بر ملا می‌کند؛ وی اخیرا در مصاحبه‌ای اعلام داشته است:

«در حال حاضر، بحران مالی دو هزار واحد مسجل است، که تعداد کارگران آن ۲۰۰ هزار نفر می‌شوند. به عبارتی، به طور متوسط سالانه ۲۰۰ هزار کارگر بیکار می‌شوند و یا با مشکلات صنفی ناشی از مشکلات مالی واحدها درگیر هستند.»

حتا اگر خوش‌بینی به خرج دهیم و بیکاری سالیانه ۲۰۰ هزار کارگر را بپذیریم، حداقل پنج میلیون جمعیت بیکاران حاضر را از نظر دور نداریم، و سیل نیروی جوان جوینده‌ی کار که سالیانه وارد بازار کار می‌شوند را هم بر آن بیافزاییم؛ آن گاه آشکار خواهد شد، که جمهوری اسلامی هم‌اکنون به ظرفیت ایجاد اشتغال حداقل در ابعاد پانزده میلیون موظف است. و اخراج کارگران افغانی، که در سرشماری ۸۰-۱۳۷۹ در حدود ۸۹۰ هزار نفر برآورد شده‌اند و با احتساب کارگران به اصطلاح غیر قانونی حداکثر به دو میلیون نفر خواهند رسید، به هیچ رو جواب‌گوی نیاز جمعیت بیکاران و جوینده‌گان کار نخواهد بود. به ویژه که، کارگران افغانی به شاق‌ترین کارهای بازارهای کار در ایران، با دست‌مزدهای بسیار نازل، اشتغال دارند. و جایگزینی آن‌ها در این گونه کارها - به ویژه در متن بحران اقتصادی سرمایه‌داری، که سیاست کاهش هر چه بیش‌تر هزینه‌ی کار یک جزء مهم سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری برای کاستن از اثرات این بحران است - از نظر کارفرمایان نه جایز خواهد بود و نه میزان



سودآوری فعلی آن‌ها از قبل دست‌مزدهای بسیار نازل کارگران افغانی، و فقدان وجود حتی کم‌ترین تأمینات اجتماعی برای آنان، را حفظ خواهد کرد. جایگزینی کارگران افغانی با کارگران ایرانی، به زبان ساده، یعنی افزایش میزان دست‌مزد و قائل شدن به سقفی - هر چند اندک - از تأمینات اجتماعی. و این، در متن بحران اقتصادی جاری، مطلقاً به سود سرمایه‌داری ایران نخواهد بود. این نیز محرز است، که سرمایه‌داری نه در فکر موقعیت کار و معیشت کارگران «وطن»، که در همه حال در پی سودآوری هر چه فزون‌تر خود - اتفاقاً به بهای بردگی مشدد و فقر و فلاکت بیش‌تر این «هم‌وطنان» - است.

بیکاری، فقر، و به ویژه ناامنی زندگی در جهنم ناشی از حاکمیت و درگیری دستجات مجاهد مسلمان در آن سال‌ها، سبب شد که میلیون‌ها مردم افغانستان به کشورهای مجاور، از جمله ایران، مهاجرت کنند. این بار، بازارهای کار در ایران، نه چند هزار، که میلیون‌ها کارگر مهاجر افغانی را در خود جای داد. درهای بازارهای کار ایران، اما، باز هم بر همان پاشنه‌ی قدیمی می‌چرخیدند: کارگران افغانی هم‌چنان برای انجام شاق‌ترین و پست‌ترین کارها با نازل‌ترین دست‌مزدها به خدمت گرفته می‌شدند. شرایط برده‌وار کار و معیشت کارگران افغانی در بازارهای کار ایران، که این بار لباس زعامت جمهوری اسلامی سرمایه‌داری بر تن می‌کشید، به چنان درجه‌ای از رسمیت و پذیرش رسید که در سال ۱۳۶۳، دولت جمهوری اسلامی طی بخش‌نامه‌ای با عنوان «روش اجرایی طرح اشتغال موقت آوارگان مسلمان افغانی»، کار در مشاغل خاصی را برای این بخش از طبقه‌ی کارگر در ایران مجاز اعلام کرد. کار در کوره‌پزخانه‌ها، امور ساختمانی، دباغی، کشاورزی، معادن، شیشه‌گری، دام‌پروری، ذوب پلاستیک، راه‌سازی، آهک‌پزی، چرم‌سازی و... از جمله رشته‌هایی از کار بودند، که «مهر و عطوفت» اسلامی حاکمان سرمایه، آن‌ها را برای کارگر افغانی مجاز شمرده بود. حسب‌الامر همین بخش‌نامه، کارفرمایان ایرانی از حقوق ناچیز هر کارگر افغانی، مبلغ هزار تومان را نیز کسر و بابت استخدام وی به صندوق پُر نشدنی دولت اسلام می‌پرداختند. علاوه بر این، کارگر افغانی می‌بایست توسط یک کارفرمای ایرانی نیز تأیید و ضمانت می‌شد. در غیر این صورت، پروانه‌ی کار و در نهایت، پروانه‌ی

اقامت خود را از دست می‌داد. این شرط، که هنوز هم عمل می‌کند، کارگران افغانی را به قربانیان دست و پا بسته‌ی کارفرمایان بدل کرده است؛ قربانیانی که می‌باید فرامین اربابان خود را بدون چرا و چرا انجام دهند و رضایت خاطر آن‌ها را فراهم آورند، تا کارشان به ابطال پروانه‌ی کار و اقامت و در نتیجه، اخراج از ایران نکشد. وضعیت کارگران غیر قانونی، طبیعتاً، حتی از این هم اسف‌انگیزتر است؛ چرا که آن‌ها به ناچار دو نوبت از دست‌مزد نازل خود، باج و خراج می‌پردازند: یک بار به کارفرما، تا از آن‌ها رضایت داشته باشد و یک بار هم به ماموران دولتی، تا در سرکشی‌های گاه و بی‌گاه خود از مراکز کار، حضور غیر قانونی آنان را به مراجع دولتی گزارش ندهند. بنا به گزارشات، ماموران وزارت کار، وزارت کشور و نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی، طی ماه‌های اواخر سال ۱۳۸۵ و اوایل سال ۱۳۸۶، به حدود ۲۰۰ هزار مورد بازرسی محل‌های کار اقدام کرده‌اند، تا کارگران افغانی را بیابند و آنان را از ایران اخراج کنند. تصور این که، از این ۲۰۰ هزار مورد بازرسی، چه مبلغ هنگفتی از کارگران افغانی باج و خراج گرفته شده است - آن هم در متن فساد و ارتشای مالی در جمهوری اسلامی - نباید چندان مشکل باشد.

بخش‌نامه‌ی فوق، بعدها با ابلاغیه‌ی سال ۱۳۶۵ که اشتغال این کارگران را در نانوایی‌ها ممنوع می‌کرد، تکمیل شد. این ابلاغیه با توجیه بهداشت عمومی و «عدم صلاحیت بهداشتی کارگران افغانی»، موقعیت فرودست و زندگی مشدد این مردمان را بیش از پیش تحکیم و تقویت کرد. بخش‌نامه‌ها و ابلاغیه‌ها هم‌چنان از پشت

هر دو موضوع، روزنامه‌ی «عصر ایران»، «قاچاق موادمخدر»، و «خبرگزاری مهر»، «اشتغال برای کارگران و جوانان ایران»، هر چند با سوژه‌ی تبلیغی متفاوت از دیگری، اما به یک نتیجه‌ی مشترک و واحد می‌رسند: اخراج کارگران افغانی از ایران! بن‌مایه‌ی این سیاست کثیف و غیر انسانی جمهوری سرمایه‌داری اسلامی را بیش‌تر توضیح خواهیم داد.

پیشینه‌ی مهاجرت، کار، و زندگی افغانی‌ها در ایران

حضور کارگران افغانی در بازارهای کار ایران به سال‌های اول دهه‌ی پنجاه برمی‌گردد. هزاران کارگر افغانی، هم‌زمان با رونق اقتصادی سال‌های اول این دهه، و نیاز بازارهای کار به کارگر ارزان و خاموش، وارد ایران شدند. نیروی کار ارزان قیمت کارگر افغانی و رویای شوق‌برانگیز انباشت سرمایه و سودهای کلان، یک عامل رقابت سرمایه‌داران ایران، و در راس آن‌ها حکومت پهلوی، جهت رفع موانع اداری ورود این مردمان به ایران بود. در سال‌هایی که آریامهر در کار عبور ایران از «دروازه‌ی بزرگ تمدن» بود، کارگر افغانی در این کشور به سخت‌ترین کارها با نازل‌ترین دست‌مزدها اشتغال داشت؛ از حداقل امکانات رفاهی و بیمه و بهداشت محروم بود؛ تحت کنترل پلیسی روزگار می‌گذراند؛ و آوار کثیف‌ترین تبلیغات حکومت بورژوا- ناسیونالیستی پهلوی و ژورنالیست‌های پادوی آن را هم علیه خود تحمل می‌کرد. سال‌های طولانی جنگ داخلی در افغانستان،

هم می‌آمد و به طور دائم بر شدت و سختی کار این مردمان می‌افزود. به تدریج سنت و رسم شد، که در بازارهای کار گسترده ایران، کارفرمایان و صاحبان کار می‌دانستند که کارگر افغانی، یعنی کارگر گچ‌پز، آهک‌پز، کیسه‌زن، کوره خالی‌کن، کوره چین، فخار، قالب‌زن، چاه‌کن، حفار، آسفالت‌کار، بتون ساز، بلوک ساز، بیبل‌زن، زراعت کار، سم‌پاش، علوفه جمع‌کن، دام‌پرور و دام‌دار، متصدی مرغ‌داری، چوپان، سلاخ دام و طیور، پوست و پرکن، سیرابی و روده پاک‌کن، چرم‌ساز، ماشین‌کار، شست‌وشوی پوست، اسلامبورساز، کارگر سوزاندن و امحای زباله، کارگر بازیافت مواد شیمیایی، کارگر تخلیه و بارگیری، کارگر کوره‌ری ریخته‌گری، پله‌ساز، تیرچه‌ساز، پرس کار موزاییک، برش کار سنگ، صیقل کار سنگ، راه‌ساز، کارگر معدن، کارگر پل‌سازی، کارگر تعمیر و نگاه‌داری تونل، کارگر آتش‌بار، کارگر حفار معدن و...؛ کارهایی که با مشقت توان‌فرسا، خطرات جانی، دست‌مزدهای به شدت نازل، و بدون هیچ گونه تامینی، از جان این مردمان می‌کاهند و هستی‌شان را به سرعت بر باد می‌دهند.

جمهوری اسلامی، نه تنها به ازای سود سرشار از نیروی کار ارزان قیمت کارگران افغانی، کم‌ترین حقوق یک زندگی مناسب با کار مزدوری را برای آن‌ها به رسمیت نشناخت، که از فقر و اضطراب کارگران افغانی مدد گرفت و حتا یک شرط اشتغال آن‌ها در دوران جنگ با عراق را عزیمت به جبهه‌های این جنگ ارتجاعی قرار داد. کارگران افغانی فراری از جنگ دسته‌جات مجاهد مسلمان، در ایران به گوشت دم توپ قماش دیگری از همان مجاهدین مسلمان تبدیل شدند و جان‌های بی‌شماری را برای پاک‌سازی مین از میادین جنگ از دست دادند.

سرمایه‌داران ایرانی چنان از کار ارزان کارگران افغانی سود می‌برند، که به رغم پاره‌ای از قوانینی که کار کارگران غیر قانونی افغانی را ممنوع می‌کند، به استخدام و بهره‌کشی از این گونه کارگران نیز مبادرت می‌نمایند. به دلیل وجود گسترده‌ی این گونه کارگران و خانواده‌های آنان در ایران، هیچ گاه آمار صحیح و دقیقی از تعداد مهاجرین افغانی به دست نیامده است.

در اسفند سال ۱۳۷۹، جمهوری اسلامی با کمک کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل، اجرای «طرح شناسایی افغان‌های ساکن ایران» را آغاز کرد. این طرح در اردیبهشت

سال ۱۳۸۰ به پایان رسید. بر اساس نتایج حاصل از اجرای این طرح، حدود دو میلیون و ۳۵۰ هزار افغانی در ایران زندگی می‌کنند، که از میان آنان حدود ۸۹۰ هزار نفر در بازارهای کار حضور دارند. برخی از دست اندرکاران بازارهای کار در ایران، البته این آمار را با احتساب کودکان و زنان افغانی شاغل در ایران، صحیح ندانسته و تعداد این بخش از طبقه‌ی کارگر شاغل در ایران را بیش از یک میلیون نفر می‌دانند. بنا به نتایج حاصل از «طرح شناسایی افغان‌های ساکن ایران»، این مردمان عموماً در نقاطی اسکان می‌گزینند که تقاضا برای نیروی کار ارزان آن‌ها وجود دارد. به همین دلیل، نزدیک به هفتاد درصد از کارگران افغانی در پنج استان کشور سکنی گزیده‌اند. تهران بیش‌ترین سهم از مهاجران افغانی را در خود جای داده است. حدود هجده درصد از کارگران افغانی در استان تهران زندگی می‌کنند؛ زیرا این استان، بیست و پنج درصد از تولید ناخالص ملی را تولید می‌نماید. پس از تهران، استان‌های اصفهان، خراسان و فارس، که در مجموع چهل درصد از جمعیت و ۴۳/۵ درصد از نیروی کار و چهل و دو درصد از تولید ناخالص ملی ایران را به خود اختصاص داده‌اند، درصد بالایی از این مردمان را پذیرا شده‌اند.

کارگران افغانی کم‌تر از چهار درصد از کل جمعیت کشور، اما حدود شش درصد از نیروی کار آن را تشکیل می‌دهند؛ زیرا اکثر آن‌ها، از روی اجبار، در سنین پایین وارد بازارهای کار می‌شوند. کودکان بسیاری از این خانواده‌ها را می‌توان در کوره‌های آجرپزی، کارگاه‌های قالی‌بافی، گاوداری و... دید، که پا به پای پدران و مادران خود به کارهای سخت و پر مخاطره اشتغال دارند و از جان‌های کوچک خود می‌کاهند.

با آن که گفته می‌شود «طرح شناسایی افغان‌های ساکن ایران»، در سال‌های ۸۰-۱۳۷۹، قابل‌اتکاترین سرشماری مهاجرین افغانی در ایران است، اما جمعیت انبوهی از این مردمان در زاغه‌های حاشیه‌ی شهرها زندگی می‌کنند و از بیان وضعیت کار و معیشت خود نزد ادارات دولتی و مراجع رسمی اجتناب دارند؛ زیرا می‌هراسند کار خود را از دست بدهند، یا دستگیر شده و به زور سرنیزه در اردوگاه‌های ویژه‌ای، که شوربختانه «مهمان‌شهر» هم خوانده می‌شوند - مجتمع‌هایی برای اسکان مهاجرین افغانی، که در واقع حکم زندان و بازداشت‌گاه را

دارند و گاه بدتر از آن‌ها حتا فاقد امکانات اولیه‌ی زندگی مانند آب آشامیدنی و... هستند - سکنی داده شوند، تا به تدریج به افغانستان عودت گردند. به عنوان یک نمونه از این توحش بی‌مانند، می‌توان به گفته‌های مدیرکل امور اتباع و مهاجران وزارت کشور جمهوری اسلامی اشاره کرد. سید تقی قائمی، در یازدهم دی ۱۳۸۶، در یک نشست مطبوعاتی اعلام کرد:

«تاکنون افراد فاقد مجوز را به طور مسالمت آمیز و به وسیله‌ی اتوبوس به کشورشان باز می‌گرداندیم، اما از این پس با توجه به اختیارات قانونی کسب شده، قصد داریم مهاجران غیر مجاز را حداکثر تا پنج سال در اردوگاه‌هایی که برای‌شان در نظر گرفته شده، نگاه‌داری کنیم... این اردوگاه‌ها شرایط زندان را خواهند داشت.»

در اخلاق و فرهنگ غیر انسانی و سودجوی حاکمان اسلامی سرمایه، البته، زندانی کردن کارگران افغانی به مدت پنج سال در این اردوگاه‌ها، حکمتی بسیار آشکار دارد. در این پنج سال، کارگران افغانی را می‌توان - مانند اسرا و زندانیان جنگی - در پناه سرنیزه‌ی نیروهای نظامی به خط کرد؛ به کار مجانی و بدون کم‌ترین دست‌مزد و ادار نمود؛ چون برده فقط لقمه‌ای نان و جرعه‌ای آب برای زنده ماندن در اختیارش گذاشت؛ شیرهی جاننش را تا به آخر کشید و وثیقه‌ی سودآوری بیش و بیش‌تر سرمایه کرد؛ و سرانجام، آن گاه که دیگر جانی در تن آن‌ها نماند، به خارج از ایران پرتاب‌شان کرد. ابتکاری سودآور برای خدایان سرمایه در ایران.

بیش از سه دهه حضور کارگر افغانی در ایران، نه تنها باعث رونق اقتصاد سرمایه‌داری و افزایش ثروت‌های افسانه‌ای سرمایه‌داران شده، که حربه‌ای برای فشار بیش‌تر به موقعیت کار و سطح معیشت کارگران ایرانی هم بوده است. کارگر محروم افغانی از فرط فقر و اضطراب مجبور به پذیرش کارهای سخت و طاقت‌فرسا با نازل‌ترین دست‌مزدها است، و این نه تنها به کاهش دست‌مزد و تنزل معیشت کارگر ایرانی منجر می‌شود، که دوئیت و نفاق در صفوف کارگران را هم دامن می‌زند و از هم‌بستگی و مبارزه‌ی متحد علیه سرمایه‌داران جلو می‌گیرد. کم نیستند کارگرانی در ایران، که تحت تاثیر سوء تبلیغات رذیلانه‌ی بورژوا - ناسیونالیستی و کمبود آگاهی طبقاتی، به چشم تحقیر و دشمنی به برادران



و خواهران افغانی خود می نگرند و در عوض دفاعی جانانه از «حق» کار و «حق» شهروندی آنان، موقعیت فرودست و بردگی مشددشان را شاهد می شوند و اخراج شان را در سکوتی تاییدآمیز نظاره می کنند.

چرخه‌ی دوئیت و نفاق سرمایه‌داری حتا در بین خود کارگران افغانی هم عمل می کند. دسته بندی کردن این مردمان به قانونی و غیر قانونی، عاملی برای قرار دادن دائمی شمشیر داموکلوس «اخراج» بر فراز سر «غیر قانونی» ها و به تمکین کشاندن «قانونی» ها به کار سخت با دست مزدی به شدت نازل است. این سیکل بسته، این شوربختی غیر قابل تصور، سرنوشت کارگران افغانی در ایران را آشکار می کند.

سرنوشت فرزندان کارگران افغانی، این انسان‌های کوچک و دردمند، نیز بهتر از عاقبت پدران و مادران شان نیست. آنان حق تحصیل و آموزش ندارند؛ اگر حاصل ازدواج افغانی و ایرانی باشند، شناس نامه و برگه‌ی قانونی هویتی دریافت نمی کنند؛ در نتیجه، بر متن فقر و فلاکت فزاینده‌ی خانواده‌های خود، چاره‌ای جز بردگی مزدی - آن هم از سنین بسیار پایین - در مقابل خود نمی بینند. پا به پای پدران و مادران خود کار می کنند و از جان‌های عزیز خود می کاهند.

«انجمن حمایت از حقوق کودکان» در ایران، شنبه هجدهم فروردین ۱۳۸۶، خبر از محرومیت هزاران کودک افغانی داده است:

«در سال تحصیلی ۸۶-۸۷، بیش از نیمی از دانش‌آموزان افغانی که در مدارس ایران به طور رسمی مشغول به تحصیل هستند از چرخه‌ی آموزش رسمی خارج می شوند. این برنامه در ادامه‌ی سیاست بازگشت اتباع خارجی از کشور است، که از سه سال پیش آغاز شده و با شدت گرفتن آن در سال آینده، آموزش و پرورش هم اقدامات تکمیلی دیگری را پس از آن چه تا الان انجام داده است در پیش خواهد گرفت. از این دست می توان پرداخت شهریه و داشتن مدارک معتبر از وزارت کشور برای ثبت نام در مدارس ایران را برشمرد، که طی دو سال گذشته باعث خروج جمع زیادی از دانش‌آموزان افغانی از مدارس ایران و روی آوردن

آن‌ها به مدارس خودگردان افغانه شد، به طوری که وضعیت این مدارس را از نظر تعداد دانش‌آموز در فضایی محقر، که حتا نمی شود به آن صفت غیراستاندارد را داد، اسف‌بارتر از گذشته کرد... خروج دانش‌آموزان افغانی از مدارس ایران و برخورد با فعالیت‌های مدارس خودگردان در حالی اتفاق می افتد، که کسی نمی داند در روند بازگشت افغانه به کشورشان چه تعداد کودک از تحصیل وامی مانند؛ در شرایطی که نه به کشور خود برمی گردند، نه در مدارس ایرانی درس می خوانند و نه دیگر مدارس خودگردان وجود دارد.»

همین انجمن به نقل از روزنامه‌ی «همشهری»،



سی و یکم فروردین ۱۳۸۶، در مورد کودکان افغانی گزارش دیگری هم دارد: هم اکنون سرنوشت سی و دو هزار فرزند بدون شناس نامه، حاصل ازدواج دختران استان خراسان با اتباع بیگانه، نامعلوم است. رییس مجمع بانوان عضو شوراهای اسلامی کشور، صدیقه قنادی، با بیان این مطلب، اظهار داشت:

«تاکنون برای فرزندان حاصل ازدواج‌های دختران با اتباع بیگانه تصمیمی اتخاذ نشده است، که در این خصوص اداره‌ی اتباع باید با برنامه‌ریزی صحیح این افراد

را سامان دهی کند.»

تاریخ مهاجرت و کار کارگران افغانی در ایران، تاریخ کارهای شاق و پست، دستمزدهای ناچیز و بی حقوقی‌های مفرط، تاریخ زندگی در کپر‌ها و زاغه‌های کناره‌ی شهرها، و گرسنگی‌ها و رنج‌های مداوم، است. این همه، اما، هنوز تاریخ کامل زندگی این بخش طبقه‌ی کارگر در ایران را تصویر نمی کند. این تاریخ را بدون اشاره به نکبت و رذالت بورژوا- ناسیونالیسم منحط ایرانی، و آواری که بر سر این مردمان خراب کرده و هم چنان می کند، نمی توان نوشت.

کارگران افغانی و بورژوا- ناسیونالیسم ایرانی

در شرایطی که کارگران افغانی، هم‌راه و هم‌دوش سایر برادران و خواهرن کارگر خود، ثروت‌های این کشور «اهورایی» و «اسلامی» را تولید می کردند، هر دو حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی و ژورنالیست‌های پادوی آن‌ها از این مردم شریف و زحمت کش، چهره‌ی جمعیتی دزد و قاچاقچی و آدم‌کش، منشاء بیماری‌های مسری، و عامل مصائب جامعه‌ی ایران را تصویر می کردند.

موقعیت پست و برده‌واری، که به یمن اضطراب و اجبار این مردمان به کار و زندگی در ایران بر آن‌ها تحمیل شد، در متن تبلیغات نژادی مستمر و موثری - که به ویژه در طی حکومت پهلوی ناظر بر برتری ایران بر همسایگان خود بود و به نفاق بین مردم این کشورها دامن می زد- به وجود آمد. این تبلیغات، که توسط جمهوری اسلامی سرمایه و زرادخانه‌ی تبلیغاتی آن هم پی گرفته شد، زمینه‌ی مناسب

رشد و تعمیق زشت‌ترین و کثیف‌ترین پیش‌داوری‌های ملی نسبت به کارگران افغانی در افکار عمومی ایران گشت.

در تمام این سال‌های سخت و رنج‌بار، کارگر افغانی نه تنها می‌بایست عهده‌دار کارهای شاق و پست می‌شد، نه تنها می‌بایست درد کشنده و طاقت فرسای ساعات طولانی کار را تحمل می‌کرد، نه تنها می‌بایست مزه‌ی تلخ گرسنگی و بیماری خود و فرزندانش را زیر زبان می‌گرفت، بلکه می‌بایست تاوان همه‌ی این بدبختی‌ها را به ناسیونالیسم و ملی‌گرایی ایرانی هم پس می‌داد. کارگر

افغانی می‌بایست به خاطر آن چه که سرمایه از او دزدیده بود، در سجده‌گاه ناسیونالیسم و ملی‌گرایی منحط ایرانی هم قربانی می‌شد؛ می‌بایست دو بار رنج می‌کشید: رنج ناشی از کار سخت و فلاکت زندگی برده‌وار؛ و رنج ناشی از تحقیر و توهین ناسیونالیسم و ملی‌گرایی ایرانی به خود را درست به خاطر همین موقعیت فرودست.

این سیاست، در واقع، وجه مکمل استثمار و بردگی مشدد کارگران افغانی در بازارهای کار سرمایه‌داری ایران در طول تمامی این سال‌های دراز بوده است. برای آن که جنبشی مصمم و یک‌پارچه در دفاع از «حق» کار و «حق» شهرندی این مردمان پای نگیرد؛ برای آن که موقعیت پست و فرودست آنان در انظار عمومی، عادی و متناسب با خلق و خوی آن‌ها جلوه داده شود؛ برای آن که جامعه، همه‌ی آن مصائب و بلاهایی را که بر سر این مردمان آور می‌شود، حق طبیعی آنان به حساب آورد؛ می‌بایست از این مردم شریف و زحمت‌کش، چهره‌ی جمعیتی دزد و قاچاق‌چی و آدم‌کش، منشاء بیماری‌های مسری، و عامل مصائب جامعه‌ی ایران را تصویر می‌کردند. همین کار را کردند و برای دوره‌ای طولانی - تا هم اکنون - موفق هم شدند.

کارگران افغانی، اما، نه تنها عامل هیچ یک از مصائب جامعه‌ی ایران نیستند، نه تنها در ایجاد مشکلات اقتصادی و اجتماعی ایران نقشی نداشته‌اند، بلکه هم‌راه و هم‌دوش سایر کارگران ایران در ساختن این جامعه و ثروت‌های آن دست داشته‌اند. کارگران افغانی، گوشت گوشت‌مان و خون خون‌مان، و چون هر یک از ما صاحبان حقیقی این جامعه‌اند.

جمهوری اسلامی و افراج شهروندان افغانی ایران

جمهوری اسلامی تاکنون به دفعات، بسته به موقعیت اقتصادی و نیز ملاحظات سیاسی - به افراج کارگران و مهاجرین افغانی دست یازیده است و گاه از هم‌یاری کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل نیز در این کار غیر انسانی بهره‌مند شده است. طرح افراج سه میلیون پناهنده و مهاجر افغانی از ایران، در دسامبر ۹۲، تحت عنوان «بازگشت رسمی و حراست شده‌ی مهاجرین افغانی»، از جمله آن دفعاتی بود که با توافق کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل سر گرفت. این توافق شرم‌آور از جانب حکومتی که این مردم را در بی‌حقوقی کامل نگاه داشته و آنان را

قربانی وحشیانه‌ترین استثمار و کثیف‌ترین تبلیغات نژادی کرده، قابل انتظار بود. نکته‌ی تازه، حضور سازمان ملل در طرح مزبور و به حراج گذاشتن حرمت انسانی و امنیت اجتماعی مهاجرین افغانی به قیمت ۲۵ دلار (به هر مهاجر افغانی به ازای اخراج از ایران، ۲۵ دلار پرداخت می‌شد) توسط آن بود. در آن دوره، هزاران مهاجر افغانی دستگیر شدند، با زور سرنیزه به نوار مرزی ایران و افغانستان انتقال یافتند، و با تحقیر روانه‌ی جهنم افغانستان گشتند.

سازمان ملل متحد از ابتدای مهاجرت افغان‌ها به ایران، تاکنون میلیون‌ها دلار به جمهوری اسلامی کمک نموده است. اما مقامات دزد و فاسد جمهوری اسلامی نه تنها هیچ گاه از این کمک‌ها یاد نکرده و میزان سالیانه‌ی آن را مشخص نکرده‌اند، که حتا حداقلی از آن را نیز برای فعالیت‌های آموزشی و بهداشتی و رفاهی در میان این مردمان هزینه نهموده‌اند. وضعیت مهاجرین افغانی در ایران، در تمامی جهان، منحصر به فرد است. جمهوری اسلامی نه تنها از استثمار وحشیانه و مشدد این مردمان، سودهای سرشار می‌برد؛ نه تنها از بابت اقامت و کار در ایران، از آنان به حیل مختلف باج و خراج می‌گیرد؛ که حتا کمک‌های مالی سازمان ملل را نیز در جیب‌های گشاد خود می‌ریزد و برای آنان هزینه نمی‌نماید. فقط به عنوان یک نمونه، بنا به گزارشات مختلف، جمهوری اسلامی برای تمدید شش ماهه‌ی برگه‌ی اقامت هر کارگر افغانی در حدود ۴۰۰ هزار ریال دریافت می‌کند، که با فرض وجود یک میلیون کارگر افغانی قانونی در ایران، آنان سالیانه در حدود چهل و سه میلیون دلار، تنها بابت تمدید برگه‌ی اقامت خویش، پرداخت می‌کنند.

طرح‌های پی در پی جمهوری اسلامی سرمایه در اخراج کارگران افغانی، به تزویر و ریا، همیشه بر ضرورت اشتغال کارگران و جوانان ایران و جایگزینی آن‌ها با کارگران افغانی، که گویا باعث و بانی بیکاری آن‌ها شده‌اند، متکی بوده است. به نمونه، روزنامه‌ی «رسالت»، هشتم تیر ۷۳، به نقل از نماینده‌ی کارفرماها در شورای عالی کار در سمیناری تحت عنوان «اشتغال و توسعه» اعلام داشت:

«یک برآورد اجمالی نشان می‌دهد، که در سال ۷۲ هنوز چهل درصد نیروی کار ایران یا بیکار است و یا اثر وجودی موثری در تولید ندارد. در واقع حدود پانزده درصد بیکاری آشکار و بیست و

پنج درصد بیکاری پنهان است. به علاوه، سالانه به طور متوسط حدود ۱۵۰ هزار نفر هم به جمعیت فعال کشور اضافه خواهد شد.»

هم‌زمان نشریه‌ی «صنعت حمل و نقل» هم اشاره کرد:

«در سال‌های اخیر، مهاجران افغانی بخشی از نیاز کشور به نیروی کار به ویژه در بخش ساختمان و مسکن را تامین کرده‌اند. اما افزایش میزان بیکاری ساکنان محلی به ویژه در شهرهای کوچک، دلیل منطقی دیگری است که می‌تواند تسریع در بازگرداندن مهاجران افغانی به کشورشان را توجیه کند.»

همین گزارش نشریه‌ی «صنعت حمل و نقل»، در توجیح سیاست رذیله‌ی بورژوا-ناسیونالیست‌های ایران در اخراج مهاجرین افغانی، با عنوان «پایان یکی از بزرگ‌ترین مهاجرت‌های تاریخ ایران»، ادعا می‌کند:

«با ظهور دولت کمونیستی در افغانستان و تشدید تضادهای مسلکی و قومی در کشور همسایه، افغانستان، یکی از بزرگ‌ترین حرکت‌های جمعیتی تاریخ در منطقه‌ی خاورمیانه شکل گرفت. ایران و پاکستان در معرض هجوم وسیع و پر دامنه‌ی میلیون‌ها آواره قرار گرفتند و در مدت بیش از پانزده سال خسارت‌های سنگینی را متحمل شده‌اند. اینک اوضاع در افغانستان تغییر یافته، کمونیست‌ها از مسند قدرت کنار رفته‌اند و دیگر موجبی برای آوارگی وجود ندارد. بنابراین، با اجرای طرحی که کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل آن را بزرگ‌ترین گسیل آوارگان در تاریخ جهان نامیده است، افغانی‌ها به زادگاه خود بازگشت داده می‌شوند.»

گزارش در ادامه اطلاع می‌دهد:

«بر اساس برنامه‌ی تنظیم شده از سوی وزارت کشور در سال جاری، ۳۳۰ هزار افغانی ایران را ترک خواهند گفت، و در سال بعد، ۵۵۰ هزار نفر دیگر بدان‌ها خواهند پیوست.»

در توضیح دلایل این بزرگ‌ترین گسیل آوارگان در تاریخ جهان نیز اشاره می‌شود:

«اصرار ایران به بازگشت این پناهندگان، علاوه بر تغییر شرایط در کابل، دلایل دیگری هم دارد که مهم‌ترین آن پایان دادن به دشواری‌هایی است که حضور تعداد زیاد آواره‌ی افغانی در نقاط

مختلف کشور از نظر امنیتی به بار آورده است.»

به زعم «رسالت» و «صنعت حمل و نقل» دیروز، درست مانند «عصر ایران» و «مهر» امروز، حضور مهاجرین افغانی در ایران «خسارت‌های سنگینی» برای این کشور در بر داشته، متضمن «دشواری‌های امنیتی» بوده، و حال که رژیم افغانستان تغییر کرده و برادران مجاهد مسلمانی از قماش آخوندها و آیت‌الله‌های جمهوری اسلامی بر مسند قدرت خزیده‌اند، دیگر ضرورتی بر حضور آن‌ها در ایران مترتب نیست و باید با زور سرنیزه به کشور خود بازگردانده شوند. این خزعبلات، آن روز، چون امروز، در بوق و گُرنا می‌شد تا هم راه اخراج ده‌ها و صدها هزار از مهاجران افغانی به افغانستان، با دلایل «مشروع» و «محکم‌پسند»، هموار گردد و هم شرایط زندگی برده‌وار آنانی که در ایران باقی می‌مانند، با پذیرش مرارتی بیش از گذشته، برای یک دور دیگر تثبیت شود. گذر زمان نه در اساس سیاست‌ها، و نه در کاربرد توجیهات رذیلانه‌ی بورژوا- ناسیونالیست‌های ایرانی کم‌ترین تغییری ایجاد نکرده است. دیروز، به قدرت رسیدن «برادران مجاهد مسلمان»، دلیلی بر امن شدن جامعه‌ی افغانستان و امکان بازگشت پناهندگان و مهاجران افغانی به افغانستان قلمداد می‌شد؛ و امروز، حضور دولت «دموکراتیک» برادر کرزای، ضامن بازگشت کارگران افغانی و زندگی بی‌دغدغه و مطمئن آنان در آن کشور است. به این مساله نیز خواهیم پرداخت.

افغانستان: جنگ، بیکاری، عدم امنیت
پس از سقوط طالبان، و استقرار دولت

«دموکراتیک» کرزای در پناه نیروهای آمریکا و متحدین آن در افغانستان، مساله‌ی بازگشت داوطلبانه‌ی مهاجرین افغانی یک بار دیگر به سیاست روز جمهوری اسلامی تبدیل شد. به گفته‌ی مقامات جمهوری اسلامی، در سه سال ابتدای حکومت جدید در افغانستان، «یک میلیون و ۴۰۰ هزار نفر، یعنی شصت و یک درصد مهاجرین افغانی مقیم ایران» به آن کشور بازگشت داده شده‌اند. اما پس از آن که وعده‌های دولت افغانستان و اشغال‌گران آمریکایی و متحدین‌اش برای بهبود زندگی مردم و بازگشت امنیت به جامعه، نه تنها عملی نشد، بلکه جنگ، بیکاری، گرسنگی و عدم امنیت هم‌چنان در افغانستان ادامه پیدا کرد، موج جدیدی از مردم افغانستان به کشورهای هم‌جوار آواره شدند.

رسانه‌های بورژوایی جهان، به تبعیت از سیاست دولت‌های خود، و منافع سیاسی - اقتصادی آن‌ها، چشم بر مصائب مردم افغانستان بسته‌اند و زندگی محنت‌بار آنان تحت حاکمیت دولت «دموکراتیک» کرزای و لشکر آدم‌گُش و تا بُن دندان مسلح آمریکا و متحدین آن از یک سو، و نیروی جنایت‌کار طالبان از سوی دیگر، کم‌تر در سرتیتر اخبار و مقالات آن‌ها جای می‌گیرد. از آن هنگام، که استراتژی جدید سرمایه‌داری آمریکا، پس از واقعه‌ی یازدهم سپتامبر، تحت عنوان «مبارزه با تروریسم» در دستور کار قرار گرفت و زمینه‌ی سیاست حمله به افغانستان و اشغال آن - با انبوهی گزارش مبنی بر توحش و جنایت طالبان و زندگی سخت و نابسامان مردم تحت حاکمیت آن - مهیا گردید و این باور به مردم جهان خورنده شد، که گویی سیاست «مبارزه با تروریسم» برای «نجات

مردم افغانستان از دست طالبان»، «تامین دموکراسی» و... به کار گرفته می‌شود، دیری نگذشته است. اما اهداف شوم سلطه‌ی اقتصادی - سیاسی سرمایه‌داری آمریکا در این منطقه و تضمین نقش سرکردگی آن، در رقابت با سایر بلوک‌های سرمایه‌داری، برای مردم افغانستان جز کشتار و بی‌خانمانی، فقر و فلاکت، عدم امنیت، و تداوم حضور و قدرت‌گیری بیش از پیش نیروهای واپس‌گرا و مرتجع، به بار نیاورده است.

رسانه‌های بورژوایی جهان، از فشارهای طاقت‌فرسای اقتصادی - سیاسی - اجتماعی بر مردم افغانستان هیچ نمی‌گویند؛ از مردم محرومی که از سر فقر و استیصال، دختر و پسر بچه‌های خود را در ازای دریافت پول ناچیزی برای خرید آذوقه و مایحتاج زندگی می‌فروشنند، حرفی نمی‌زنند؛ چشم بر اذیت و آزار دائمی زنان توسط گروه‌های نظامی وابسته به دولت حاکم و جنگ‌سالاران آدم‌گُش فرو می‌بندند و مردم جهان را با واقعیت وحشت‌ناک ربودن، تجاوز و کشتار روزمره‌ی زنان آشنا نمی‌کنند؛ از روند رو به گسترش نیروهای وحشی طالبان، که زندگی مردم را در چنگال خونین خود گرفته‌اند، گزارش نمی‌دهند. مردم جهان نمی‌دانند، یا کم‌تر می‌دانند، که از هر ده شهروند افغانستان سه نفر هم‌چنان بی‌سواد نگاه داشته شده‌اند؛ از شصت تا هفتاد درصد ازدواج اجباری زنان، از جمله ازدواج اجباری دختران شش و هفت ساله اطلاع ندارند؛ نمی‌دانند به خاطر بلایابی که اشغال‌گران بر سر مردم افغانستان آورده‌اند، اکنون شاید حدود هفتاد درصد مردم به بازگشت طالبان - در واقع، به نوعی از امنیت - راغب هستند؛ رسانه‌های بورژوایی جهان از جنایات نیروهای اشغال‌گر، از کشتار و به قربانی گرفتن مردم اسیر سخنی نمی‌گویند و بر اهداف واقعی این جنگ پرده‌ی ساتر می‌کشند؛ فساد و ارتشای دولت «دموکراتیک» کرزای، و هم‌کاری آن با تجار مواد مخدر، را از دیده‌ی افکار عمومی پنهان می‌دارند؛ و از بازگشت طالبان و تصدی‌های بالای دولتی و نقش آنان در دولت افغانستان حرفی به میان نمی‌آورند.

چنین است، که حد متوسط زندگی در افغانستان کم‌تر از چهل و پنج سال می‌باشد؛ درآمد سرانه در حدود دویست دلار است؛ میزان مرگ و میر نوزادان در بالاترین سطح جهانی قرار دارد؛ بی‌حقوقی زنان، غیر قابل تصور است و با هیچ استاندارد قابل سنجش



نیست؛ و اقتصاد، با توجه به این که بیست و چهار میلیون مردم این کشور به کمک‌های خارجی، به تجارت موادمخدر و به پول‌هایی که از سوی پنج میلیون افغانی مقیم خارج می‌رسد، وابسته است، هیچ عمل‌کردی ندارد. دولت حاکم، که هم‌چنان از سوی آمریکا حمایت می‌شود، از کم‌ترین اعتبار در سطح کشور برخوردار است. و مردم به طور عادی از رییس‌جمهور کرزای به عنوان «شهردار کابل» نام می‌برند؛ زیرا که آتورینه‌ی وی از پایتخت فراتر نمی‌رود.

بارنت رابین، محقق آمریکایی، افغانستان را به مثابه کشوری توصیف می‌کند، که:

«فالقدهای حکومتی عمل‌کننده است؛ کشوری که ارتش واقعی و پلیس موثری ندارد. دولت متزلزل استانی‌اش به سختی با دولت مرکزی ارتباط دارد، تا چه برسد به این که فرمان‌بردار آن باشد. بیش‌تر درآمدهای ناچیز حاصل از مالیات به طور غیر قانونی توسط مقامات محلی‌ای گرفته می‌شود، که به رغم عنوان‌های رسمی‌شان، دست کمی از جنگ‌سالاران ندارند.»

به گزارش «سازمان عفو بین‌الملل» هم:

«دولت و یاران بین‌المللی‌اش در تأمین امنیت مردم افغانستان هم‌چنان ناتوان باقی مانده‌اند. عدم حضور نظم قانون و یک سیستم عمل‌کننده‌ی قضایی در امور جنایی بسیاری از قربانیان تجاوز به حقوق بشر را بدون هیچ فریادرسی گذاشته است، به خصوص زنان را. بیش از هزارها نفر از مردم عادی در حملات آمریکا، نیروهای ائتلافی، و گروه‌های مسلح کشته شده‌اند. و نیروهای آمریکایی هم‌چنان به دستگیری‌های مستبدانه و بازداشت‌های نامحدود مردم ادامه می‌دهند.»

در متن چنین شرایط نابسامانی است، که تجارت موادمخدر هم‌چنان حرف اول را در افغانستان می‌زند. حدود دو دهه‌ی گذشته، افغانستان پیش از نود درصد هروینی را که به اروپا وارد می‌شد، تأمین می‌کرد. هنگامی که طالبان، قدرت حاکمه را در سال ۱۹۹۶ به دست گرفت، تولید تریاک به پایین‌ترین میزان خود - در طول نیم قرن قبل از آن - کاهش یافت. در واقع، تمام کشت و برداشت موادمخدری که به هنگام شروع بمباران‌های آمریکا در افغانستان باقی مانده بود، در مناطق تحت کنترل «اتحاد شمال» قرار

داشت. همان نیروهایی، که به کمک آمریکا و متحدین آن به قدرت رسیدند. امروزه، اما، کشت و برداشت موادمخدر در افغانستان به جایی رسیده است، که این کشور بیش‌ترین میزان کشت خشخاش تریاک تاریخ خود را تجربه می‌کند؛ پدیده‌ای که یک سوم اقتصاد افغانستان را شامل می‌شود. اکنون، بیش از نود و دو درصد هرویین غیر قانونی جهان از افغانستان تأمین می‌گردد. دفتر سازمان ملل در زمینه‌ی موادمخدر و جرم، در تحقیقات سالانه‌ی خود گزارش می‌دهد، که:

«کشت تریاک در افغانستان از کنترل خارج است و تریاک افغانستان دارد به شورش در آسیای غربی سوخت می‌دهد و مافیای بین‌المللی را تغذیه می‌کند و هر سال باعث صد هزار کشته بر اثر افراط در مصرف این مواد می‌شود.»

تمامی بازی‌گران اصلی صحنه‌ی سیاست در افغانستان در تجارت سودآور موادمخدر دست دارند و از آن بهره می‌برند. طالبان، علی‌رغم کاهش تولید تریاک در دوران قدرت خود، اما اکنون دارد از مردمی که خشخاش می‌کارند، مالیات می‌گیرد. و از این طریق، نیروهای بازسازی شده‌ی خود را تا میزان هفتاد درصد تأمین مالی می‌نماید. در واقع، تداوم خشونت از هنگامی که آمریکا جنگ «علیه تروریسم» را آغاز کرده، باعث شده که تمام طرفین درگیر این جنگ از تجارت موادمخدر برای پیش‌برد قدرت و نفوذ خود در افغانستان استفاده نمایند.

چنین وضعیت خطیر و نابسامانی، که حتا توصیف مختصر آن، لرزه بر تن می‌اندازد، بی شک سناریوی مضحک «بازگشت داوطلبانه‌ی» مهاجرین افغانی به آن کشور را یک‌سره از اعتبار می‌اندازد. کارگران افغانی در ایران، آنان که با تلاش و زحمت خود، با کارهای شاق و دست‌مزدهای اندک خود، این جامعه را ساخته‌اند و تداوم چرخه‌ی آن را ممکن کرده‌اند، تنها با زور سرنیزه، و با بگیر و ببند، جمهوری اسلامی به آن جهنم بازگردانده شده‌اند.

افزایش روزافزون بیکاری و فلاکت، و تنش‌های سیاسی و اجتماعی ناشی از آن، در متن بحران اقتصاد سرمایه‌داری، همه گاه مبنای اصلی اخراج و گسیل اجباری کارگران افغانی به افغانستان بوده است. سوءتبلیغات دولت جمهوری اسلامی و

بورژوا- ناسیونالیست‌های ایرانی در مورد کارگران افغانی، در واقع، قرار است باز هم به انحراف توجه کارگران و مردم ایران از عامل اصلی فقر و فلاکت کنونی، سرمایه‌داری، بیانجامد؛ زمینه‌های بی‌دردسرخارج کارگران افغانی را فراهم کند؛ و از شکل‌گیری جنبش دفاع از «حق» کار و «حق» شهروندی آنان جلوگیری نماید.

دفاع از «حق» کار و «حق» شهروندی کارگران افغانی در ایران، بیش از هر زمان دیگری به وظیفه‌ی جنبش کارگری

در ایران تبدیل شده است. طبقه‌ی ما، در تقابل با جمهوری اسلامی سرمایه و بورژوا- ناسیونالیست‌های ایرانی، می‌باید صراحت و قاطعیت جنبش هم‌بسته و متحد کارگری در دفاع بی‌شائبه از حقوق انسانی و شهروندی کارگران افغانی را نشان دهد. در این سال‌های دراز، جنبش کارگری از بی‌توجهی نسبت به این بخش تفکیک‌ناپذیر بدنه‌ی یک‌پارچه‌ی خود تا تأیید بر حقوق انسانی و شهروندی آنان در بیانیه‌های اول ماه مه و در پاره‌ای از تظاهرات‌های خود، گام مهمی به جلو برداشته است. این، اما، کافی نیست. مطلقاً کافی نیست. خواست «حق» کار و «حق» شهروندی کارگران افغانی می‌باید به ملکه‌ی ذهن و عمل جنبش کارگری در ایران تبدیل شود. دفاع جانانه‌ی ما از حقوق انسانی برادران و خواهران و فرزندان افغانی ما می‌باید چنان قدرت‌مند و شورانگیز باشد، که هر تعرض سرمایه و مزدوران آن به این عزیزان را در جای جای ایران، در هر کارگاه و هر محله، در هر کوی و هر شهر، به عقب رانده و با شکست مفتضحانه روبرو کند. کارگران افغانی می‌باید از حقوق کامل شهروندی برخوردار شده و در انتخاب کار و محل زندگی خود آزاد باشند. بیش از سه دهه تأخیر برای ابراز یک هم‌بستگی طبقاتی قدرت‌مند و شورانگیز کافی است. این، یک اقدام مهم در تشکل‌یابی و قدرت‌گیری طبقه‌ی کارگر در روزهای خطیری است، که به سرعت از راه می‌رسند. روزهایی که با احتمال فزاینده‌ی شورش بیکاران و گرسنگان متعین می‌شود؛ شورش‌هایی که می‌تواند با اتکا به صفوف متشکل و متحد طبقه‌ی کارگر، طومار ستم و استثمار سرمایه‌داری را از جای بر کند و جامعه‌ی انسان‌های آزاد و برابر را، دوش به دوش کارگران افغانی، جایگزین نماید.
